



هر که پا کج میگذارد ... (۳)

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

بخش - اول

این پا کج گذاشتن ها هم به خیالم سر درازتر از آن پیدا کرد که تصور می شد. احمد پا کج میگذارد، خون دل ما میخوریم، محمود پا کج میگذارد، خون دل ما می خوریم، شیما پا کج میگذارد، خون دل ما می خوریم، لیلا پا کج میگذارد، خون دل ما میخوریم، ایکاش این "شیشه ناموس عالم" را "در بغل" نمی داشتیم ما، خوش می بودیم، خوش می خوردیم و خوش می گشتیم و از زندگی خود لذت می بردیم و مانند تعدادی از افراد بی مسولیت، نان خود میخوریم و پرده خود میگردیم، یا خنثی می شدیم و "قاموس" نویسی پیشه می کردیم. "میرزاده" می شدیم و به ریش عالم و آدم می خندیدیم.

و اما حالا که چنین نیست، نمی توان هر جفنگ و هر هزیان ای را تحمل کرد و دم فرو بست. واقعاً هم:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

ما که گویا "شیشه ناموس عالم در بغل داریم"، هر چند صبر و حوصله کنیم، دیده از ناملایمات روزگار بردوزیم و بگذاریم "هر که پی کار خویش" باشد و... ولی وجدان نهیب میزند که بی تفاوت و سیل بین مباش و بگفته شاعر:

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس

در قید آن مباش که نشنید یا شنید

ما البته دعا نمی گوئیم، دعای بد هم کسی را حواله نمی کنیم، اما در قید آن هم نیستیم که کی یا کی ها خوش می شوند و کی یا کی ها خفه و در قید آن هم نیستیم که کسی می شنود و پند می گیرد و بیدار می شود، یا نمی شنود و همچنان چون اسپ گادی فقط مقابل خود را می بیند و قبول میکند که شیر سیاه است، یا ذره وجدان در وجود بی وجودش، بیدار می شود و به چهار اطراف خود یک نظر می اندازد و به انسانیت برمیگردد.

چند صباحی از مرگ خفت بار سلیمان نالایق نگذشته بود که یک مشت افراد وجدان باخته و فروخته شد و مریض و...، اصلیتِ اصیل خود به نمایش گذاشتند و داد و فریاد و فغان و غوغا برپا کردند و به سرسر خود با دو دست کوبیدند که وای شاعر زمانه ها، نویسنده توانا، سیاستمدار مدبر و...، آنها را تنها گذشت و زمین به آسمان خورد و....

یکی دو فرد از آنها را هنوز متوجه اشتباه عمدی یا غیر عمدی شان نساخته بودیم که یکی دیگر از پرچمی زادگان رسوا صدای ناهنجار خود بلند کرد و اصلیتِ اصیل خود به نمایش گذاشت.

این پرچمی زاده رسوا، کس دیگر نیست، جز شیما جان "غفوری"، همان که او را برای یک لقمه نان و چند جان و قربان، از کیسه خلیفه "استاد ادب دری" ساختند و در طاق بالا برای روز مبادا به نمایش گذاشتند.

دقت کنید این پرچمی زاده رسوا در مرگ سلیمان نالایق در سایت پرچمی پرور(افغان- جرمن آنلاین" چه جفنگ پراگنی کرده است:

] به نظر من بزرگترین فرق این بود که سلیمان لایق به دو زبان می توانست بیاندهش و استادانه شعر بگوید.

این بدان معنی است که علاوه بر تسلط به زبان مادری اش یعنی پشتو، با زبان دری هم تفکر می نمود و احساساتش را با این زبان نیز به سخن می آورد. در اشعار دری و پشتوی لایق بهترین عواطف انسانی به صدا آمده است و از یک درک غیر قابل لمس، برای خواننده و شنونده به موجود قابل دید و خوانش تبدیل گردیده است.

مضمون و محتوای اشعار سلیمان لایق بیشتر انقلابی و در دفاع از منافع زحمتکشان و تهی دستان بود.

چه بسا از اشعار وی که از طریق آهنگ های دلپذیر پشتو و دری به عمق روح شنونده نفوذ نموده و با احساس شنونده خلط می کردند.

سلیمان لایق با اشعار میهنی و عاشقانه دری و پشتو و با کمپوز های جاویدانه سروده هایش در طول نسل ها زندگی خواهد کرد.

استاد خلیلی یکی از بزرگان شعر و ادب دری است که اشعار میهنی فراونی دارد که از قلب هزاران هموطنش سخن گفته است.

روح هر دو شاعر را شاد می خواهم

با احترام شیما غفوری]- دریچه نظرخواهی- 2020-08-16

نخست خدمت این "استاد ادب دری"، باید عرض کرد که "استاد محترم"، اندیشیدن با مغز صورت میگیرد، نه با زبان. ولی چه کنیم "استاد ادب دری" این اصل را گویا نمی دانسته است.

چگونه می شود با زبان اندیشید؟ با یک زبان اندیشید؟ با دو زبان اندیشید، با ده زبان اندیشید؟ آخر زبان وسیله افهام و تفهیم است، نه وسیله و منبع اندیشه و اندیشیدن!!!

یکی دو منبع را جهت واضح ساختن چیستی "اندیشه" اینجا می آورم تا مگر مغز کاواک "استاد ادب دری" به گفته عوام "خلاص شود".

اندیشدن: "تلاشی است ذهنی، برای پاسخ گوئی صحیح و دقیق به سوالات ذهنی که به ابزاری چون منطق، خرد، دانش، تجربه و درک صحیح موضوع نیازمند است." و یکی پیدیا

سری هم بز نیم به "قاموس صغیر"، که خانم "شیما غفوری"، "استاد ادب دری"، یکی از مسؤلین و "استادان" آن می باشد. جست و جو کنیم که در مورد "اندیشه" چه می یابیم:

اندیشه: { فکر، گمان، خیال، تفکر، فکر، ترس و اضطراب، اندیشه کردن، خیال بردن، احساس

ترس و بیم کردن، تفکر، فکر، تأمل، ترس و بیم و اضطراب، تشویش، در ترکیباتی از قبیل اندیشه

دار- اندیشه ور استعمال می شود- به حیث تخلص نیز استعمال می شود. }

اندر مورد چند و چون این "قاموس" بهتر است برای فعلاً خاموش بود تا یک فرصت دیگر، اما آنجا ها که روی لغات زرد شده اند، اکثراً تکرار اندر تکرار اندر تکرار آمده اند، بدون آنکه یک تعریف مشخص و عام پسند و آسان از اندیشه در مورد ارائه کرده باشند.

در کدام لغت نامه، یک لغت را با خود لغت معنی میکنند؟؟؟، مثلاً، اندیشه = اندیشه کردن- یعنی

چه؟؟؟

این خانم ها و آقایان قاموس نویس که اکثراً پرچمی زاده هم تشریف دارند، آنانی را که به گونه ای در اثر تبلیغات بلاوقفه پرچمی زادگان، به این "قاموس" مراجعه میکنند، با چنین تشریحات غلط، به کجراهه میبرند و در نتیجه به اولاد وطن دانسته یا نادانسته خیانت میکنند.

از این "قاموس" نویسی های تهوع آور که بگذریم، ببینیم چگونه شیما جان، عاقبت به اصل خود برمیگردد و از یک پرچمی کثیف و بی آبرو و جاسوس و جانی و جنایتکار و خائن به ملت و مردم و میهن، دفاع میکند و به مرگ او مویه می کند.

"به نظر من بزرگترین فرق این بود که سلیمان لایق به دو زبان می توانست بیاندهد و استادانه شعر بگوید.

این بدان معنی است که علاوه بر تسلط به زبان مادری اش یعنی پشتو ، با زبان دری هم تفکر می نمود و احساساتش را با این زبان نیز به سخن می آورد.

از این سخنان "گهر بار" خانم شیما غفوری، دانسته می شویم که پرچمی ها با زبان های دراز شان می اندیشیده اند، چون مغزی برای اندیشیدن نداشتند که نداشتند. و دیگر اینکه چون سلیمان نالایق به پشتو و دری گویا "شعر" می سرود، و "با زبان دری هم تفکر می نمود"، پس گویا نابغه دوران خود بوده است. در کشور برباد داده شده ما بسیار بوده اند "شاعران" و "نویسندگان" و "هنرمندان" و آواز خوانان"، بخصوص در نیم قرن اخیر، که هم به دری و هم به پشتو، "شعر" سروده اند، کتاب ها و مقالات و تحلیل ها و...، نوشته اند، "آهنگ" ها سروده اند و...، اما چون شخصیت های شان زیر صفر بوده است، به گودال تاریخ سپرده شده اند و آن کار های شان، دو توت هم در اجتماع ارزشی نداشته است و سلیمان نالایق هم یکی از آنها بوده است.

از جانب دیگر نظر به برداشت این کمترین، شعر سرودن به معنی حقیقی و واقعی آن، یک ودیعه و استعداد خدا داد است که در وجود شاعران وجود دارد و شعر باید برای شاعر الهام شود و او آنرا به روی کاغذ آورد. بودند شاعرانی که حتی سواد نوشتن و خواندن نداشتند، اما شعر برای شان الهام می گردید و کس دیگری برای شان آنرا یادداشت میکرد.

"شاعر" ای که برای شعر گفتن، به تفکر ضرورت داشته باشد و اول بیندیشد و بعد بیندازد، شاعر نیست و "شعر" او هم شعر نیست؛ چون شعر برایش الهام نشده است، روزها و هفته (بگفته شیما جان، به یک یا دو زبان اندیشیده است)، و بعد یک "شعر" بهم آورده است؛ پس لاجرم چون از دل برنخاسته است، پس بر دل هم نمی نشیند، درست مانند "اشعار" شیما جان غفوری و آن خواهر خوانده دیگر پرچمی اش که مسؤل "قاموس" است. ای وای این ملک را چه افتاده است!!!

به چند نکته دیگر از جفنگ گوئی های این "استاد ادب دری"، درنگی میکنم و قضاوت را میگذارم به هموطنان شریف خود.

" در اشعار دری و پشتوی لایق بهترین عواطف انسانی به صدا آمده است و از یک درک غیر قابل لمس،..."

آن "بهترین عواطف انسانی" زمانی خود را به نمایش گذاشت که در روز اول کودتای منحوس ثور، سلیمان نالایق یکی از افرادی بود که دستور قتل عام محمد داوود خان و خانواده شریف او را صادر کرد و تا آخرین دقایق قدرت نمائی حزب، در تمام جنایات بی حد و حصر حزب خود در سرتاسر افغانستان، مستقیماً دخالت داشت، و اما این کمترین از "درک غیر قابل لمس"، چیزی دانسته نشدم و سرم خلاص نشد که نشد. (درک را چگونه باید لمس کرد؟؟؟) و چه گونه "غیر قابل لمس" می شود!؟

"... مضمون و محتوای اشعار سلیمان لایق بیشتر انقلابی و در دفاع از منافع زحمتکشان و تهی دستان بود."

بلی! "استاد ادب دری"! ما به چشم و سر دیدیم و شاهد بودیم که چگونه در "وصف"، تجاوز و تجاوزگر، در "وصف"، ارتش سرخ و کشور شورا ها و...، شعر از حلقوم خود بیرون کرد و کودتا را "انقلاب" عنوان کرد و در وصف "انقلاب ثور"، گویا "شعر" سرود و می بینیم که چگونه آنکه دور مانده بود از اصل خویش، امروز باز می جوید وصل خویش و آن "شعر" های متعفن و ضد مردمی و ضد میهنی و ضد آزادی را، "انقلابی" عنوان میکند. خانم شیما غفوری، شرمت باد!!!

آیا همین سلیمان نالایق در کدر رهبری حزب و دولت قرار نداشت، آنگاه که جاسوسان آگسا، کام، خاد و واد، هزاران هزار زحمتکش و تهی دست را از مسجد و مدرسه، از دکان و حمام، از پُل و پُلوان، از بازار و چهار راه، از فابریکه و ... ، با ضرب و شتم و توهین و تحقیر و تهدید، گرفتار کرده روانه ریاست های متعدد تحقیق و شکنجه گاه ها و زندان ها می کردند و بعد هم یا گلوله باران می کردند یا زنده به گور و...

بلی! شیما جان! در چنین هنگامه ها و بگیر و ببرها و بگش ها بود که سلیمان نالایق شما، برای زحمت کشان و تهی دستان، "شعر" می سرود و خمی هم بر ابرو نمی آورد. آن چنان اشعار بی محتوای فقط یا برای کاغذ تشناب خوب است یا هم پوری نسوار و یا هم الماری کتاب های شیما جان غفوری و شوهر خلقی دو آتشه شان "نور محمد غفوری".

اگر دروغ می گویم، یکبار به لیست پانزده هزار (۱۵۰۰۰) زندانی که همه به دست سلیمان لایق ها و امثال شان نیست و نابود شدند، سری بزنید و به دقت بخوانید که تعداد زحمتکشان و تهی دستان

در آن لیست به چند و چندین هزار میرسد و آنرا به عنوان مشت نمونه خروار بپذیرید، البته اگر ذره وجدان در تن نحیف تان باقی است.

بیائید سری بزنینم به یکی از سایت های خود پرچمی ها که در مورد سلیمان نالایق در آن چه آمده است. چند پاراگراف را از یک مضمون طویل خدمت کشته و مرده های سلیمان نالایق اینجا نقل میکنم:

[درشهر پلخمري درميان مردم از سلیمان لایق به حیث عاق کرده پدر، به نفرت نگاه میشود.
تحركات لایق برخلاف...]

پایان بخش اول